



بسموودکترتربیح اسلام  
بلا ترموم العله بار

# هجرت مسلمانان به حبشه

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## خلاصه

در شماره قبل بدنبال بیان این حقیقت بودیم که همانگونه که خدای تعالی در قرآن کریم بیان فرموده همیشه پیروزیها بدنبال استقامت و پایداری مسلمانان و هم چنین پیروان دیگر انبیا الهی نصیب آنان میشده و بلکه در اثر استقامت و پایداری آنها دشمن بزانو درآمده و تسلیم حق میشدند، و برای اثبات این مطلب نمونه‌هایی آوردیم که یکی از آنها داستان جالب هجرت مسلمانان به حبشه بود، که دنباله آن به این گفتار کشیده شد، و اینک دنباله داستان:

## در پیشگاه نجاشی،

عمرو عاص و عماره به حبشه وارد شده و بگفته برخی قبل از آنکه بنزد نجاشی بروند پیش درباریان و سرکردگان لشکر و بزرگان حبشه که سخنان نفوذ و

تا نیری در نجاشی داشت رفته و هدایایی نزد ایشان بردند، و اما اجرای خود و هدف و منظور مسافرتشان را بحبشه بآنها اطلاع داده و آنها را با خود هم عقیده و همراه کردند که چون در پیشگاه نجاشی سخن از مهاجرین مکه بعیان آمد شما هم ما را کمک کنید تا نجاشی را راضی کرده اجازه دهد ما این افراد را بعه باز گردانیم، و آنها را تسلیم ما کند.

آنها نیز قبول همه گونه مساعدت و همراهی را بعمر و عاص و عماره دادند، و برای ملاقات آنها وقت گرفته آنانرا بنزد نجاشی بردند، و چون هدایای قریش را نزد نجاشی گذارده و نجاشی از وضع قریش

و بزرگان مکه جويا شد آندو در پاسخ اظهار داشتند: ای پادشاه! گروهی از جوانان نادان و بی‌خرد ما بتازگی از دین خود دست کشیده و آئین تازه‌ای آورده‌اند که نه دین ما است و نه دین شما، و ایشان اکنون بکشور شما گریخته و بدین سرزمین آمده‌اند، بزرگان ایشان یعنی پدران و عموها و روسای عشیره و قبیله‌هاشان ما را پیش شما فرستاده تا دستور دهید آنها را بنزد قریش که بوضع و حالشان آگاه ترند باز گردانند.

سکوتی مجلس را فرا گرفت، عماره و عمرو عاص نگرانند تا مبادا نجاشی دستور دهد مهاجرین را احضار کرده و با آنها در

اینباره گفتگو کند ، زیرا چیزی برای بهم زدن نقشه‌شان بدتر از این نبود که نجاشی آنها را به بند و سخنانشانرا بشنود .  
در اینوقت درباریان و سرکردگانی که قبلا خود را آماده کرده بودند تا دنبال گفتار فرستادگان قریش را بگیرند سخن آمده گفتند :

پادشاه ! این دو نفر سخن براستی و صدق گفتند ، و بزرگان این افراد بوضع حال ایشان دانایتر از آنها هستند ، و اختیارشان نیز بدست آنها است ، بهتر همان است که این افراد را بدست این دو بسپارید تا بشهر و دیارشان باز گردانند و بدست بزرگانشان بسپارند !

نجاشی با ناراحتی و خشم گفت : بخدا سوگند تا من این افراد را دیدار نکنم و سخنشان را نشنوم اجازه بازگشتشان را بدست این دو نفر نخواهم داد ، ایشان در کنف حمایت منند و بمن پناه آورده اند ، نخست باید آنها را بدینجا دعوت کنم و جستجو و پرسش کنم ببینم آیا سخن این دو نفر در باره آنها راست است یا نه ، اگر دیدم این دو راست میگویند آنها را به ایشان خواهم سپرد و گرنه از ایشان دفاع خواهم کرد و تا هر زمانی که خواسته باشند در این سرزمین بمانند و در کمال آسایش بسر برند .

### مهاجرین در حضور نجاشی

نجاشی بدنبال مهاجرین فرستاد و آنانرا بمجلس خویش احضار کرد ، مهاجرین که از ماجرا و علت احضارشان از طرف پادشاه حبشه مطلع شدند انجمنی کرده و در باره اینکه چگونه با نجاشی سخن بگویند بمشورت پرداختند ، و پس از مذاکراتی که انجام

شد تصمیم گرفتند در برابر نجاشی و سرکردگان او از روی راستی و صراحت سخن بگویند و تمام پرسشهایی را که ممکن است از ایشان بکنند بدرستی و از روی صدق و صفا پاسخ گویند اگر چه بآواره شدن مجدد آنها بیانجامد ، و از میان خود جعفر بن

ابیطالب را برای سخن گفتن و پاسخگویی انتخاب کردند ، و در پارهای از روایات نیز آمده که خود جعفر بآنها گفت : پاسخ سئوالات را بمن واگذار کنید و کسی بآنها سخن نگوید .

و بدین ترتیب مهاجرین وارد مجلس نجاشی شده و بی آنکه در برابر نجاشی بخاک افتاده و مانند دیگران او را سجده کنند هر کدام در جایی جلوس کردند .

یکی از رهبانان به مهاجرین برخاش کرده گفت : برای پادشاه سجده کنید !

جعفر بن ابیطالب بدو رو کرده گفت : ما جز برای خداوند - برای دیگری - سجده نمیکنیم عمرو عاص که از احضار آنها ناراحت و خشمگین بود و بدنبال بهانهای میگشت تا آنها را پیش نجاشی افرادی نامنظم و ماجراجو معرفی کند و مانع سوال و پاسخ آنها گردد در اینجا فرصتی بدست آورده گفت :

قریب ! مشاهده کردید چگونه اینها حرمت پادشاه را نگاه نداشته و سجده نکردند ؟

### چگونگی مجلس نجاشی

مجلسی بود آراسته و کنیسههای مسیحی در اطراف نجاشی نشسته و کتابهای انجیل را باز کرده و پیش خود گذارده بودند و منتظر گفتار پادشاه حبشه بودند تا چگونه با اینها رفتار کرده و با این ماجرای تازه چه خواهد گفت ، در اینوقت نجاشی لب گشوده گفت :

این چه آئینی است که شما برای خود برگزیده و انتخاب کردید که نه آئین قوم و عشیره شما است و نه آئین مسیح و دین من است و نه آئین هیچیک از ملت‌های

دیگر ؟

جعفر بن ابیطالب که خود را آماده برای پاسخگویی کرده بود با کمال شهامت لب سخن باز کرده در پاسخ چنین گفت : (۱)

پادشاه ! ما مردمی بودیم که بوضع زمان جاهلیت زندگی را سپری می نمودیم ! پتهای سنگی و چوبی را پرستش می کردیم ، گوشت مردار میخوردیم گارهای زشت را انجام می دادیم ، برای فامیل و ارحام خود حشمتی نگاه نمیداشتیم ، نسبت بهمسایگان بدرفتاری می کردیم ، نیرومندان ما به

ناتوانان زورگوشی میکردند . . . . و ایمن وضع ما بود تا آنکه خدای تعالی پیغمبری را در میان ما مبعوث فرمود که ما نسبت او را می شناختیم ، راستی و امانت و پاکدامنی او برای ما مسلم بود ، این مرد بزرگووار ما را بسوی خدای یکتا دعوت کرد و پرستش و یگانگی او آشنا ساخت ، بما فرمود : دست از پرستش بتان سنگی و آنچه پدران شما

می پرستیدند بردارید ، و براسگوشی و امانت و صلح رحم ، نیکی بهمسایفشار کرد ، از گارهای زشت ، و خوردن مال یتیمان ، و تهمت زدن به زنان پاکدامن . . .

و امثال اینکارهای ناپسند جلوگیری فرمود بما دستور داد خدای یگانه را پرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم ، ما را بنماز و زکات و عدالت و احسان و کمک بخویشان امر فرمود و از فحشا و منکرات و ظلم و تعدی و زور نهی فرمود . . . و خلاصه یک یک دستورات اسلام را برای نجاشی برشمرد .

آنگاه نفسی تازه کرد و دنباله گفتار خود را چنین ادامه داد :

. . . پس ما او را تصدیق کرده و بسوی ایمان آوردیم ، و از وی در آنچه از جانب خدای تعالی آورده بود پیروی کردیم

خدای یکتا را پرستش کردیم ، آنچه را بر ما حرام کرده و از ارتکاب آنها نهی فرموده انجام ندادیم ، حلال او را حلال و حرامش را حرام دانستیم . . . و خلاصه هرچه دستور داده بود همرا بمرحله اجراء آوردیم .

... قریش که چنان دیدند دست — به شکنجه و آزار ما گشودند و با هروسيله‌ای که در اختیار داشتند گوشیدند تا ما را از پیروی این آئین مقدس باز دارند و به انجام گار-پرستش بتان بازگردانند ، و به انجام گار-های زشتی که پیش از آن حلال و مباح میدانستیم وادارند ، هنگامی که ما خود را در مقابل ظلم و ستم و آزار و شکنجه و سخت‌گیریهای آنها مشاهده کردیم و دیدیم اینان مانع انجام دستورات دینی ما میشوند بکشور شما پناه آوردیم ، و از میان سلاطین و پادشاهان دنیا شخص شما را انتخاب کردیم و به عدالت شما پناهنده شدیم بدان امید که در جوار عدالت شما کسی بما ستم نکند .

در اینجا جعفر لب فرو بست و دیگر سخنی نگفته سکوت کرد .

نجاشی — که سخت تحت تأثیر سخنان جعفر قرار گرفته بود — گفت : آنچه گفتی

” علیک رطبا جنبا ... “

نجاشی و حاضران که سر تا پا گوش شده بودند از شنیدن این آیات چنان سخت تحت تأثیر قرار گرفتند که سیلاب اشکشان از چهره سرازیر گشت و قطرات اشکاز محاسن انبوه نجاشی سرازیر شد و کشتیان بقدری گریستند که اشک دیدگانشان روی صفحات انجیلهایی که در برابرشان باز بود بریخت ... آنگاه لب گشوده گفت :

بخدا سوگند سخن حق همین است که پیغمبر شما آورده و با آنچه عیسی آورده هردو از یک جا سرچشمه گرفته‌است ، آسوده خاطر باشید که بخدا هرگز شما را به این دو نفر تسلیم نخواهم کرد .

عمرو عاص گفت : پادشاهان ! ای پیغمبر مخالف با ما است آنها را بسوی ما بازگردان ! نجاشی از این حرف چنان خشمناک شد که مشت خود را بلند کرده

برای استرداد مهاجرین نزد نجاشی پیدا کرده درخواست خود را مجدداً نزد او عنوان کند ، و بهمین منظور روز دیگر دوباره بدربار نجاشی رفته اظهار کرد :

پادشاهان ! ایمان در باره مسیح سخن عجیبی دارند عقیده آنها در باره آنحضرت برخلاف عقیده شما است آنها را حاضر کنید و عقیده شما را در اینباره جویا شوید !

فرستاده نجاشی بنزد مهاجرین آمد و پیغام شاه را با اطلاع آنها رسانید ، آنان که تازه خیالشان آسوده شده بود دوباره بفکر فرو رفته و برای پاسخ نجاشی انجمن کرده و با هم گفتند :

درباره حضرت عیسی چه پاسخی به نجاشی بدهیم ؟

همگی گفتند : ما در پاسخ این پرسش نیز همانی را که خداوند در قرآن بیان فرموده میگوئیم اگرچه به آوارگی و بازگشت ما بیانجامد ! و پس از آن تصمیم برخاسته بنزد نجاشی آمدند ، و چون از آنها در باره عیسی پرسید باز جعفر بن ابیطالب بسخن آمده گفت :

ما همان را میگوئیم که پیامبر ما از جانب خدای تعالی آورده ، یعنی ما معتقدیم که حضرت عیسی بنده خدا و پیامبر او و روح خدا و کلمه الهی است که به مریم بتول القا فرموده است .

نجاشی در اینوقت دست خود را بطرف چوبی که روی زمین افتاده بود دراز کرده و آنرا برداشت و گفت : بخدا سخنی که تو در باره عیسی گفتی با آنچه حقیقت مطلب است از درازای این چوب تجاوز نمی‌کند و سخن حق همین است که تو میگوئی .

این گفتار نجاشی بر صاحب منصبان

## نجاشی و حاضران مجلس او چنان تحت تأثیر آیات قرآنی که جعفر بن ابیطالب خواند قرار گرفتند که همگی سخت گریستند و قطرات اشکشان بر روی انجیلهایی که در برابرشان باز بود بریخت .

همانست که عیسی بن مریم برای تبلیغ آنها مبعوث گشته و بدانها دستور داده ... پس جعفر گفت : آیا از آنچه پیغمبر شما آورده و خدا بر او نازل فرموده چیزی بخاطر داری ؟

جعفر — آری .

نجاشی — پس بخوان .

جعفر شروع کرد بخواندن سوره مبارکه مریم و آیات آنرا خواند تا رسید به این آیه مبارکه :

” و هزی الیک یجذع النخله تاقط “

بسختی بصورت عمرو عاص کوفت چنان که خون از روی او جاری گردید ، سپس بسدو گفت : بخدا اگر نام او را ببدی بیسری جانت را خواهم گرفت . آنگاه رو بجعفر کرده گفت : شما در همین سرزمین بمانید که در امان و پناه من خواهید بود .

عمرو عاص که دیگر درنگ در آن مجلس را صلاح نمی‌دید برخاسته و با چهره‌ای درهم و افسرده بخانه آمد و هرچه فکر کسود نتوانست خود را راضی کند که بعه ساز گردد ، و در صدد برآمد تا بهانه تازه ای



سبحی که در کنار وی ایستاده بودند قدری گران آمد و نگاهی بعنوان اعتراض بهم کردند، نجاشی که متوجه نگاههای اعتراض آمیز ایشان شده بود رو بدانشا کرد و بدنبال گفتار خود ادامه داد:

— اگر چه بر شما گران آید!  
پس رو بهمها جرین کرده گفت: شما با خیالی آسوده بهر جای حبشه که میخواهید بروید، و مطمئن باشید که در امان مساحتید، و کسی نمیتواند شما گزندگی برساند و این جمله را سه بار تکرار کرد که گفت:

— بروید که اگر گوهی از طلا بمن بدهند هرگز بکتن از شما را آزار نخواهم کرد!  
آنگاه باطرافیان خود گفت: هدایای این دو نفر را که برای ما آورده اند به آنها مسترد دارید و پس بدهید چون ما را به آنها نیازی نیست.

دنباله داستان و انتقام عمرو عاص از عماره فرستادگان قریش با کمال یأس و افسردگی آماده بازگشت بمکه شده و دانستند که نمیتوانند عقیده نجاشی را درباره دفاع از مهاجرین تغییر دهند، در اینجا عمرو عاص در صدد انتقام عملی که عماره در باره او انجام داده بود افتاد و در خلال روزهایی که در حبشه بسر می بردند و رفت و آمدی که بمجلس نجاشی کرده بودند متوجه شده بود که عماره نسبت به کنیزک زیبایی که هرروزه در مجلس عمومی نجاشی حاضر میشد و بالای سر اومی ایستاد متمایل گشته و از نگاههای کنیزک نیز دریافت که وی نیز مایل به عماره شده است.

بفکر افتاد که از همین راه انتقام خود را از عماره بگیرد و از اینرو وقتی بخانه

برگشتند به عماره گفت:

— گویا کنیز نجاشی به تو علاقه ای پیدا کرده و تو هم با و دل بستهای گفت: آری؟ عمرو او را تحریک کرد تا وسیله مسراوده بیشتری را با او فراهم سازد و برای انجام اینکار نیز او را راهنمایی کرد تا تدریجا وسیله دیدار آندو با یکدیگر فراهم گردید و عماره پیوسته ماجرا را برای او تعریف میکرد، و عمرو عاص نیز باقیافای تعجب آمیز که حکایت از باور نکردن سخنان او می کرد بدو میگفت: گمان نمی کنم به این حد در اینکار توفیق پیدا کرده باشی تا روزی بدو گفت:

اگر راست میگوئی به کنیزک بگو: مقداری از آن عطر مخصوص نجاشی — که نزد شخص دیگری بافت نمی شود — برای تو بیاورد، آنوقت است که من سخنان تو را باور میکنم عماره نیز از کنیزک درخواست کرد تا قدری از همان عطر مخصوص را برای او

بعرض برسانم و طبق وظیفهای که دارم آنرا جمع مبارک برسانم، و آن مطلب این است که این رفیق من که برای رساندن پیغام بزرگان قریش بدربار شما آمده شخصی خیانتکاری است و نسبت به پادشاه خیانت بزرگی را مرتکب شده و با کنیزک مخصوص شما روابط نامشروعی برقرار کرده و نشانهاش هم این عطر مخصوص پادشاه است که کنیزک برای او آورده است!

نجاشی عطر را برداشته و چون استشام کرد بسختی خشمگین شد و در صدد قتل عماره برآمد اما دید اینکار برخلاف رسم و آئین پادشاهان بزرگ است که فرستاده و پیغام آور را نمی کشند از اینرو طبیبان را خواست و به آنها گفت:

کاری با این جوان بکنید که بقتل نرسد ولی از کشتن برای او سخت تر باشد آنها نیز داروئی ساختند و آنرا در آلت مردی عماره تزریق کرده داخل نمودند و همان

## نجاشی چنان تحت تأثیر سخنان جعفر و مسلمانان مهاجر دیگر قرار گرفت که بدانها گفت: شما با خیالی آسوده بهر جای حبشه که میخواهید بروید و در امان ما هستید.

موجب دیوانگی و وحشت او از مردم گردید و مانند حیوانات وحشی سر به بیابان نهاد و در میان آن حیوانات با بدن برهنه بسر میبرد و هرگاه انسانی را میدید بسرعت میگریخت و فرار میکرد، عمرو عاص نیز بمکه بازگشت و ماجرا را با اطلاع بزرگان قریش رسانید و پس از مدتی نزدیکان عماره بفکر افتادند که او را در هرکجا هست پیدا کرده بمکه بازگردانند و بدین منظور چند نفر بحبشه آمدند و در بیابانها بدنبال عماره بقیه در صفحه ۴۷

بیاورد و کنیزک نیز اینکار را کرد و چون عطر مخصوص بدست عمرو عاص رسید به عماره گفت: اکنون دانستم که راست میگوئی و پس از آن مخفیانه بنزد نجاشی آمد و اظهار کرد: ما در این مدتی که در حبشه بودهایم بخوبی از خوان نعمت سلطان بهره مند و برخوردار گشته و پذیرائی شدیم و شما حق بزرگی بکردن ما پیدا کرده اید اکنون که قصد بازگشت داریم خواستیم بعنوان قدردانی و نمک شناسی مطلبی را — که با زندگی خصوصی پادشاه ارتباط دارد —

## دنباله تاریخ

بجستجو پرداختند و بالاخره او را در حالی که ناخنها و موهای بدنش بلند شده بود و بوضع رفت باری در میان حیوانات وحشی بر سر می برد در سرآبی مشاهده کردند و هر چه خواستند او را بگیرند و با او سخن گویند نتوانستند و بهر سو که میرفتند او میگریخت تا بناچار بوسیله ریسان و طناب او را به دام انداختند ولی همینکه بدست ایشان افتاد شروع بفریاد کرد و مانع حیوانات وحشی دیگر که گرفتار میشود همچنان فریاد زد و بدنش میلرزید تا در دست آنها تلف شد .

و بدین ترتیب ماجرا پایان یافت و ضمناً این ماجرا درس عبرتی برای شرابخواران و شهوت پرستان گردید و در صفحات تاریخ ثبت شد .

نگارنده گوید : بر طبق روایاتی که در دست هست نجاشی پس از این ماجرا به رسول خدا (ص) ایمان آورد و بدست جعفر -

انشاء الله شرح حال آنها در جای خود مذکور خواهد شد . ادامه دارد .

۱- و در باره ای از تفاسیر در تفسیر آیه " ولتجدن اشد الناس عداوه... " - سوره مائده آیه ۸۲ که داستان را نقل کرده اند چنین است که نجاشی بجعفر بن ابیطالب گفت : اینان چه میگویند؟ جعفر پرسید : چه میخواهند؟ نجاشی گفت : میخواهند تا شما را بزند آنها باز گردانیم . جعفر گفت از ایشان بپرسید : مگر ما برده و بنده آنها ایم عمرو گفت : نه شما آزادید ، گفت : بپرسید آنها طلبی از ما دارند که آنها میخواهند؟ عمرو گفت : نه ما چیزی از شما طلب کار نیستیم ، گفت : آنها ما کسی از آنها کشتیم که مطالبه خون او را از ما می کنند؟ عمرو عاص گفت : نه ، پرسید : پس از ما چه میخواهید؟ عمرو عاص گفت : اینها از دین ما بیرون رفته... تا با آخر آنچه در بالا نقل شده .

بن ابیطالب مسلمان شد ، و هدایای بسیاری برای پیغمبر اسلام فرستاد که از آنجمله بود " ماریه " قطیبه " که رسول خدا (ص) از آن کنیز دارای پسری شد و نامش را ابراهیم گذارد و در کودکی از دنیا رفت بشرحی که انشاء الله در حالات فرزندان آنحضرت خواهد آمد ، و هنگامی که نجاشی از دنیا رفت رسول خدا (ص) در مدینه بود و مرگ او را به اصحاب خبر داد و از همانجا براونماز خواندند ، و مهاجرین حبشه نیز پس از مدتی شنیدند که مردم مکه دست از آزار - شان برداشته و مسلمان شده اند از اینسرو برخی مانند عبدالله بن مسعود و مصعب بن عمیر بمکه بازگشتند اما وقتی فهمیدند این خبر دروغ بوده گروهی از ایشان دو - باره بحبشه رفتند ، و چند تن نیز از بعضی بزرگان قریش پناه خواسته و در پناه آنها بشهر مکه درآمدند ، و جمع بسیاری هم مانند جعفر بن ابیطالب سالها در حبشه ماندند تا پس از هجرت پیغمبر اسلام در اواخر عمر آنحضرت بمدینه آمدند که



## دنباله قوانین کیفری

بر او واجب بود فرمودند : " اقروه حتی یبرأ " لا تنكوه" ها علیه فقتلوه " . یعنی نگه دارید تا بهبود یابد و زخم او را شدیدتر نکنید ( با اجرای حد ) که او را میکشید . و چند روایت دیگر .

۱ - لازم به تذکر است که مسائل ذکر شده در این کتاب ، طبق نظریه برادران اهل سنت است ، و گرنه فقها شیعه در اجرا حد و وسیله اجرا شرایطی دارند که در آینده ذکر خواهد شد ، و اینکه هر کس با چیزی بزند و از وسائل مختلف استفاده شود ، جایز نمیدانند .

- ۲ - وسائل الشیعه ، ج ۱۸ ، ص ۳۲۵ ، ابواب مقدمات الحدود ، باب ۱۳ .
- ۳ - وسائل الشیعه ، ج ۱۸ ، ص ۳۲۱ .

فرصت دیگری که با توفیق خداوند تعالی پیش خواهد آمد می گذاریم .

حضرت صادق علیه السلام فرمودند :  
" ان الناس ما افتقروا لا حجاجوا و"  
" لا جاعوا ولا عروا الا بذنوب الا غتیا "  
یعنی : " فقر و احتیاج و محرومیت های دیگر که با چهره های کریمه و زشت خود سلامت و حیات انسانها را بمخاطره می اندازند همه و همه معلول ستم ها و بی - رحمیهای سرمایه داران است " .

امیدواریم که حکومت جمهوری اسلامی که بفضل خدای مستضعفین در این کشور پدید آمده است در همه جهان سایه گستر شود و به پیاده کردن قوانین اقتصادی اسلام نیز هر چه سریعتر موفق گردد . ادامه دارد .

## دنباله اقتصاد

اسلامی منطبق نیست و اسلام چنانکه گفتیم : مبانی اقتصادی و قوانین زندگی انسانها را طوری تنظیم کرده است که در صورت پیاده شدن ، فقر و محرومیت از جامعه بشریت ریشه کن میشود و همه افراد جامعه از یک زندگی نسبتاً هم آهنگ و رفاه بخش برخوردار می گردند .

در این زمینه نظر اسلام آنقدر صریح و روشن است که میتوان صدها شاهد زنده و دلیل متقن از مدارک اسلامی را ارائه داد و ما برای نمونه با ذکر یک کلام که قسمتی از احادیث فراوان اسلامی است این مقاله را پایان میدهیم و توضیح بیشتر را برای